

متن پرسش

سلام و عرض ادب: جلساتی را در باشگاه دانشجویی فرصت شروع کردیم با مسئله «بازخوانی مسئله دانشجو و دانشگاه» با محوریت گفت و گوی دانشجویی امیدواریم مورد توجه تان قرار بگیرد و نشستی داشته باشیم بزودی متن زیر برای جلسه نوشته شده «بسم رب الزهرا» اگر در انتظار شنیدن حرفی پر طمطراق که تکلیف مسئله دانشجو و دانشگاه را با شما روشن کند هستید راه را اشتباه آمده اید قصه دانشجو امروز، همین نا هم سخنی و هم قصه نبودنش با دانشگاه و هم افق نبودن با دیگر دانشجویان است. قصه دانشجو امروز شکست ایست که پیوند دارد با ناپیوندی یافتن آفات علم و کشف و نوآوری با آموزش همگانی دانشگاهی، شکست یافتن راه وحدت علم و عمل. شکست طلب و مسئله دانشجو برای راه یافتن به مسائل زمان و زمانه اش؛ و نیافتن حضور دانشجویی در حل مسائل و مشکلات زمانش که نتوانسته معنای واقعی دانشجو بودن را تجربه کند سرآغاز هر آینده و راه نو روبرو شدن با این شکست هست تا طلب گشایش راه آینده پیش بیاید. هر چند که این طلب غریب و تنها و روی زمین میماند و هم سخنی برای این درد یافت نمی‌شود اما تنها کوره راه ما برای شدن، انقلاب اسلامی و مجال بازخوانی آن در راه تقلید و تکرار از گذشته راه جهان جدید است، و دوباره اندیشیدن به مناسبت و مناسبات و نسبت های ما با جهان جدید و یافتن دوباره راه توحید در جهان امروز. امروز اگر در شکست و نیست انگاری و بی امیدگی بسر می‌بریم باید دوباره به بازخوانی آنچه در نسبت دیروزی و بمعنایی طاغوتی با پدیده های مدرن داریم و داشتیم بیندیشیم و نسبت مناسبات نو در اندازیم تاریخ اسلام گواه همین درد است با حضرت محمد صلوات الله علیه و آله تاریخی شروع شد و در پیش راه دراز ائمه برای شکل دادن و تغییر جامعه و مناسبات طاغوتی اش به بشارت و اجمال محمدی صلوات الله علیه و آله ولی قصه انقلاب نیز قصه کشاکش ظهور بشارت و اجمال اسلام محمدی در مکه ای که خانه بت های رنگارنگ بت پرستان مشرکان مکه است هست. قصه توحید و اجمال محمدی صلوات الله علیه و آله در قلب امام برای دوباره به تفصیل و صحنه آمدن این اجمال در مناسبات خود بنیادانه و نفسانی جهان جدید. آری روضه فاطمیه نیز روضه نیافتن باطن تاریخمان در وجود حضرت زهرا و مقام لیلۃ القدری ایشان است. حضرت زهرا مقام مادری است و مادر بودن در مقام غربت و حضور. نبودنش، بودن است و نبودنش، نبودن. درک مقام حضرت زهرا و روضه حضرت شاید کوره راه ما برای راه یافتن و به باطن تاریخ و آینده نا پیدا انقلاب اسلامی است. امید که هم ایام بودن فاطمیه و هفته دانشجو کوره راه ما باشد برای تفکر و تذکر به تاریخی که با رجوع دوباره امام به باطن اسلام، به قلب ایشان اشراق و با رهبر انقلاب در راه تفصیل آن قرار داریم باشد و ما نیز در این راه خود

را بجوییم.

#بازخوانی_دانشجو_دانشگاه_باشگاه_دانشجویی_فرصت @forsat_soha

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: نمی‌دانم چرا می‌خواهم با شما غزلی از جناب مولوی را در میان بگذارم که مدت‌ها با آن به سر می‌بردم. گویا جناب مولانا در این غزل قصه «دولت‌یافتنِ جانش» را با ما در میان می‌گذارد. ولی بنا شد از همه چیز، خود را آزاد کند. این‌طور می‌گوید:

مردم بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم	دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
گفت که دیوانه، نه‌ای، لایق این خانه نه‌ای	رفتم و دیوانه شدم سلسله بندنده شدم
گفت که سرمست نه‌ای، روکه از این دست نه‌ای	رفتم و سرمست شدم وز طرب آکنده شدم
گفت که توزیرککی، مست خیالی و شکی	گول شدم، هول شدم وز همه برکنده شدم
گفت که تو شمع شدی، قبله این جمع شدی	جمع نیم، شمع نیم، دود پراکنده شدم
تابش جان یافت دلم، واشد و بشکافت دلم	اطلس نو یافت دلم، دشمن این ژنده شدم
زهره بدم، ماه شدم، چرخ دو صد تاه شدم	یوسف بودم، زکنون یوسف زاینده شدم
از توام ای شهره‌قمر، در من و در خود بنگر	کز اثر خنده تو، گلشن خندنده شدم

آیا سرآغازی که مطرح کردید که روبه‌رو شدن با آینده‌ای نو می‌باشد؛ در دل چنین حضوری نیست که جناب مولانا را در برگرفته؟ که حقیقتاً بیش از یک کوره راه نیست؟ چه اندازه این امر مهم است که اگر بنا می‌باشد به میدان درخشش خورشید در گستره میان جنگل انبوه رسید، باید به کوره راهی که مقابل ما گشوده شده، فکر کرد. کوره راهی بس امیدبخش. وگرنه هرچه هست نیست‌انگاری می‌باشد. حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در زمان خود برای عبور از آنچه باید عبور می‌کرد به خوبی متوجه آن کوره‌راه شد. و حال ما نیز با نظر به افقی که هیچ‌چیز نیست، ولی همه چیز هست؛ باید از کوره راهی که توحید ربوبی مقابل‌مان گشوده است، غفلت نکنیم. موفق باشید